

# تالش ۱۰۷

ماهنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی  
سال چهاردهم - خرداد ۱۳۹۶ - شماره ۳۰۰۰ تهران

در سایه بی توجهی مسئولین:

## مرگ زیبایی های گیسوم نابودی کشتی قدیمی تالش



تالشان  
عروسی هارا  
با ترانه های  
تالشی  
برگزار کنند



ایستاده در غبار سیاست

خاطره  
حضور  
دکتر احسان  
یار شاطر  
در عنبران





# تالش

ماهنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی  
با گستره پخش بین المللی  
صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

بهزاد روحی

\* سردبیر و مدیر امور اجرایی:

ههرام آزموده

\* طراحی و صفحه آرایی: ماهنامه تالش  
\* گروه عکس: شباب گلچین - رامین اکرامی -  
امین عزتی فرد - ناصر ریاضی - رامین آزموده -  
مهرداد شمایی - بهمن شوریده - ساعد ریاضی -  
لیلا خالقی - همایون کشورپرست و...  
\* امور آگهی ها: عزیز احمدزاده  
\* لیتوگرافی: همراهان  
\* چاپ و صحافی: توکل  
\* عکس روی جلد: فرزاد پورشکوری الله دهی  
\* نشانی پستی: تالش - صندوق پستی  
۴۳۷۱۵ - ۱۳۳۱  
\* شماره تماس: ۰۹۱۱۳۸۵۱۱۸۵  
\* ایمیل:

mahnametalesh@yahoo.com  
shahram\_azemoode@yahoo.com

\* وبلاگ:

www.mahnametalesh.blogfa.com

- ماهنامه تالش در حکماصلاح و تلخیص مطالب  
رسیده آزاد است.  
- چاپ مطالب دارای امضاء به معنای موافقت با  
نظرات نویسنده نیست.  
- از بازگرداندن مطالب رسیده معذوریم.  
- استفاده از مطالب فقط با ذکر منبع آزاد است.  
- هرگونه استفاده انتفاعی از نشریه منوط به کسب  
اجازه است

## در این شماره می خوانید

\* یادداشت های سردبیر - ش.آ - ص ۴

\* سفری به کوهستان های شفت - وحید احمدعلیپور لپوندانی - ص ۶

\* تالش در عصر صفوی - جانبرا علیپور گشت رودخانی - ص ۱۰

\* آلیان سرزمین سپهداران عالی رتبه تالش - مهندس سید مومن منفرد - ص ۱۲

\* نکته های همواجی - دکتر علی نصرتی سیاهمزیگی - ص ۱۶

\* درج ها کیستند؟ - ابراهیم سیف درخشانی - ص ۱۷

\* این چیست؟ - علی عبدلی - ص ۱۸

\* خانه عکس و اسناد تالش - ص ۲۲

\* در خصوص خمیر شدن کتاب های اهدایی سرهنگ جلیل بزرگمهر به کتابخانه ی عمومی آستارا -

شیرین بزرگمهر - ص ۲۳

\* تالشان عروسی ها را با ترانه های تالشی برگزار کنند - گفتگو با صمد تالشی - شهرام آزموده - ص ۲۴

\* ایستاده در غبار سیاست - شاهین شهبازلی - ص ۲۶

\* هستی سنفونی - دکتر فرزاد بختیاری - ص ۳۰

\* سوک و پاتشا - رمضان نیک نهاد - ص ۳۳

\* گندم و برز و مرجو جنگ - رلیخا صبا - ص ۳۴

\* میشینده جار - ص ۳۵

\* خاطره حضور دکتر احسان یارشاطر در عنبران - مهندس شهریار شفیقی - ص ۳۷

\* پیامک های شما - ص ۳۸

\* نام اسب ها در زبان تالشی - اسفندیار احمدی - ص ۳۸

## درباره عکس روی جلد

تصویری از جاده جنگلی و زیبای روستای لتین latayin در اسلام است که منشعب  
از جاده تالش به رشت و در محدوده جنگل های زیبای منطقه گیسوم می باشد.  
تصویر مرتبط با مطلب « مرگ زیبایی های گیسوم » می باشد. عکاس این تصویر  
زیبا آقای فرزاد پورشکوری الله دهی است که با هزمنندی خود توانسته است زیبایی  
های طبیعت و پوشاک زیبا و محلی زنان تالش را با هم پیوند بزند.

## پل ارتباطی ما و شما

تالش - صندوق پستی ۱۳۳۱ - ۴۳۷۱۵

mahnametalesh@yahoo.com

شماره تماس و ارتباط تلگرامی

۰۹۱۱۳۸۵۱۱۸۵

شماره ۱۰۸ ماهنامه تالش اول آبان ۱۳۹۶ منتشر می شود. برای ارسال عکس، شعر، مقاله و... تا ۲۰ مهر ۹۶ فرصت دارید.

# یادداشت‌های سردبیر

shahram\_azemoode@yahoo.com

## مرگ زیبایی های گیسوم

کمتر کسی را می‌توان در ایران دید که به گیلان و غرب آن یعنی تالش آمده باشد و گیسوم را ندیده باشد و از زیبایی هایش لذت نبرده باشد. طرح ساحلی گیسوم، تونل جنگلی موجود در جاده طرح ساحلی گیسوم، پارک جنگلی دکتر درستکار در جوار منطقه گیسوم و جاده زیبای محدوده گیسوم که همیشه زیبایی فوق العاده ای دارد از جمله امتیازاتی ست که منطقه گیسوم را بر سر زبان‌ها انداخته و شهرت خاصی برای گیسوم به ارمغان آورده است.

بی شک گیسوم یکی از زیباترین مناطق تالش و گیلان است. طبیعت زیبای این منطقه با وجود درختان مختلف جنگلی از جمله ممرز، توسکا و... و خصوصاً نماد و سلطان درختان منطقه گیسوم یعنی انجیلی - که در زبان تالشی آسون دار، توهو، توفو و... نامیده می‌شود - در تمام فصول زیبایی های خاص خود را دارد. اگر اغراق نباشد پاییز زیباترین فصل این منطقه از تالش است. به تمام معنا این منطقه در فصل پاییز زیباست. رنگ های زرد و سرخ و نارنجی حاصل از تغییر رنگ برگ درختان جنگلی این منطقه توجه هر رهگذری را به خود جلب می‌کند. به راستی پاییز هزار رنگ در این منطقه از تالش معنا می‌شد و مصداق می‌یافت. اما چه فایده که چندسالی ست آفتی بلای جان این همه زیبایی منطقه شده و هرساله موجب خزان زودرس و در واقع مرگ زیبایی های گیسوم و جنگل های منطقه می‌شود. کرم ابریشم باف ناجور و پروانه سفید آمریکایی سالهاست که دست به دست هم داده اند و موجب می‌شوند جنگل های زیبای تالش در فصل تابستان بسیار زودتر از زمان طبیعی دچار برگریزان و مرگ زودرس شوند. امسال نیز در کنار این آفات، خشکسالی و کمی بارندگی سبب شد زیبایی های درختان گیسوم بسیار زودتر از موعد مقرر گرفتار چنگال مرگ شوند. امسال برگ ریزان بسیار زود سراغ درختان گیسوم آمد. برگ های درختان این منطقه امسال پیش از آن که سرخ و زرد و نارنجی شوند جوانمرگ شدند و جان باختند و درختان گیسوم و در کل منطقه گیسوم متأسفانه اینک دیگر نه آن زیبایی های پاییز های گذشته را دارند و نه چنگی به دل می‌زنند.

در این میان آن چه که آزاردهنده است بی توجهی مسئولین ذیربط است که تاکنون و پس از سال‌ها هنوز هیچ اقدامی موثر در این زمینه انجام نداده‌اند و هرساله وضعیت جنگل‌های منطقه بدتر از سال پیش می‌شود. سالهاست این آفات در حال جولان در جنگل های منطقه اند و کسی هم به داد درختان نمی‌رسد و هرساله پاییز نشده، درختان زیبای منطقه خزان زده می‌شوند و برگ‌های زیبای‌شان طعم مرگ را می‌چشند. به راستی چرا

چنین است؟ چرا کسی در فکر این جنگل ها که یادگار ارزشمند دوران باستان هستند، نیست؟ جنگل‌هایی که گفته می‌شود اکسیژن شبه جزیره عربستان را هم تامین می‌کنند. به راستی آیا بجا نیست از مرگ درختان و زیبایی های گیسوم درس بگیریم و به فکر فرو رویم و در اندیشه یافتن راه چاره ای باشیم تا همانند درختان شمشاد در سالهای بعد شاهد مرگ و نابودی دیگر انواع درختان منطقه نباشیم؟ مگر نه این است که این جنگل ها ذخیره گاه گونه های مختلف اند؟ آیا با این بانک های ارزشمند گیاهی باید چنین برخورد کرد؟ آیا مسئولین اندیشیده اند در این باره به نسل‌های بعد چه پاسخی باید بدهند؟

## نابودی کشتی قدیمی تالش

سالهاست که یک کشتی قدیمی کوچک در ساحل دریا و در نزدیکی روستاهای قروق و پشته از دریا سر برآورده و همچنان منتظر است تا مطالعات پژوهشی بر رویش انجام شود و یا حداقل یک نفر حالش را ببرد. اما گویا انگار نه انگار چنین اتفاقی در گوشه ای از تالش رخ داده است. انگار این اثر قدیمی و تاریخی اشتباه کرده که از سر از آب بیرون آورده و مسئولین هم تصمیم دارند او را تنبیه کنند و برای تنبیهش هیچ توجهی به او نمی‌کنند!! و او نیز به ناچار در آتش درد خود می‌سوزد و اندک اندک دارد جان می‌سپارد و منتظر است تا روزی آخرین تکه اش هم یا طعمه شعله های آتش شود و یا تیغه تبری تیز آخرین تکه از وجودش را بشکافد و از بین برود!!

اخیراً که فرصتی دست داد و برای دیدن این اثر زیبا و قدیمی رفتم، متأسفانه به چشم خود دیدم که اصلاً حال و روز خوبی ندارد. به نسبت سالهای پیشین خراب تر، فرسوده تر، کوچک تر شده و گوشه گوشه اش خبر از بریدن و سوزاندن و تخریب می‌دهند. مجبورم با تأسف بنویسم که اگر به این اثر توجه نشود و فکری برای حفظش نشود چند سال دیگر کاملاً از بین خواهد رفت و به خاطره ها خواهد پیوست!

به راستی ما را چه شده است که خیلی راحت با تبر و آتش به جان این یادگار دهه ها و سده های پیشین افتاده ایم و داریم نابودش می‌کنیم؟ به راستی ما را چه شده است که نمی‌دانیم چوب و تخته های این اثر قدیمی باید حفظ شوند و طعمه آتش نشوند؟ آیا آموزش ندیده ایم؟ در جایی نخوانده ایم؟ به ما نگفته اند؟ در کتاب های درسی مان در این باره مطلبی چاپ نشده است؟ پدر و مادرمان به ما نگفته است؟ یا...؟

به راستی علت چیست که با یادگاران کهن شهرمان که در واقع شناسنامه و هویت ما و آباء و اجدادمان هستند، این گونه رفتار می‌کنیم؟ به دنبال چه

هستیم؟ قرن بیست و یکم است و این همه رسانه و تکنولوژی و پیشرفت و... و واقعاً آیا هنوز نیاموخته ایم که با چنین آثاری نباید چنین کنیم؟ به راستی مسئولین شهر و شهرستان ما را چه شده است؟ به راستی تعریف این عزیزان از حفظ آثار قدیمی چیست؟ انجام کار فرهنگی از دید این بزرگواران چه تعریفی دارد؟ اصلاً مسئول توجه و پیگیری اموری از این دست در شهرستان ما کیست؟ چه کسی متولی رسیدگی به آثار قدیمی شهرستان ماست و چرا در انجام وظایفش این گونه عمل می کند؟ آیا این اثر قدیمی ارزش توجه، مطالعه و حفظ و نگه داری را ندارد؟ آیا نمی شود این کشتی زیبا و قدیمی را که خیلی هم بزرگ نیست به گوشه ای از طرح ساحلی قروق داخل و یا حتی شهر تالش منتقل نمود و در معرض نمایش برای عموم قرار داد و از محل آن کسب درآمد نمود؟ اصلاً آیا نمی شود در همان مکان با ایجاد امکاناتی، آن را به عنوان یک اثر قدیمی و قابل توجه به دیگران و از جمله گردشگران معرفی نمود و از وجودش برای کسب درآمد و ایجاد اشتغال سود برد؟ آیا...؟ به راستی چرا اراده ای برای توجه به فرهنگ و آثار باستانی تالش وجود ندارد و این آثار و بناهای ارزشمند دارند روز به روز به مرگ و نابودی حتمی نزدیک می شوند. چرا به چنین آثاری برخلاف دیگر نقاط ایران در تالش توجه نمی شود؟ به راستی چه شده است که دژ سلسال (صلصال) لیسار، چله خانه پیرهرات، بنای آجری آسو، کاخ سردار امجد و ده ها نمونه از این دست دارند رخت مرگ می پوشند و کسی هم در فکرشان نیست؟ به راستی تا کی باید شاهد بی نوجهی یا کم توجهی به این گونه آثار در تالش باشیم؟

فرماندار محترم، بخشدار ارجمند، رئیس محترم اداره میراث فرهنگی گردشگری و صنایع دستی تالش، نماینده محترم مردم شریف تالش در مجلس و... به راستی منتظر دریافت پاسخ شما هستیم. در زمینه توجه و حفظ این گونه آثار چه کرده اید؟ سکوت، اقدام، بی خیالی یا...؟ جامعه و افکار عمومی پاسخ شما را می خواهد.

### درباره جشنواره «آخرنه ژمه» و چرایی برگزار نشدنش

حدود اواسط مردادماه ماه سال جاری بود که یکی از جوانان اسالمی به صورت تلفنی و بعد از طریق پیام تلگرامی خبر از برگزاری جشنواره «آخرنه ژمه» به من داد. راستش با شنیدن این خبر بسیار خوشحال شدم. چون برگزاری چنین جشنواره ای می توانست هم اسالم و فرهنگ و اصالت مردمش را مورد توجه قرار دهد و هم سبب یادآوری برخی رسوم محلی مربوط به برداشت برنج که در حال فراموشی اند، شود.

باور کنید شاید اگر از بسیاری از جوانان و نوجوانان تالش بپرسید که ژمه چیست و «آخرنه ژمه» چیست و رسوم مربوط به آن چیست و... یا اصلاً در این باره اطلاعاتی ندارند و یا اگر هم دارند اطلاعات شان در حد بسیار اندکی ست. البته مقصر هم نیستند. چون شیوه زندگی به نسبت گذشته تغییر کرده است و دیگر کار برداشت محصول مزارع برنج دارد به صورت مکانیزه انجام می شود و دستگاه هایی چون انواع ماشین درو کار یک روز چند انسان را در یک ساعت انجام می دهند و مانند گذشته حضور در مزارع و برداشت سنتی محصولات کشاورزی و ... کمتر دیده می شود. لذا برگزاری این گونه جشنواره ها می تواند نسل های جدید و کودکان و نوجوانان را به گذشته ها و شیوه های زندگی پدران و مادران و در واقع نسل های پیشین پیوند بزند و آنان را با شیوه های کار و زندگی گذشتگان آشنا سازد. از طرفی برگزاری جشنواره «آخرنه ژمه» می توانست هم جشن شکرانه برداشت

نعمت و سپاسگزاری از خداوند باشد و هم می توانست برای اسالم آبرو و اعتبار فرهنگی جدید به ارمغان بیاورد و توجه ها را به این منطقه زیبا جلب نماید. اما متأسفانه موعد مقرر برگزاری این جشن یعنی پانزدهم شهریور فرا رسید، اما خبری از برگزاری اش نشد.

بر حسب اتفاق در پانزدهم شهریور همان دوست گرامی را در جایی دیدم و درباره نتیجه کار و علل برگزار نشدن جشنواره از او پرسیدم. او نیز با نهایت ناراحتی از عدم همکاری مسئولین و پاس دادن های شان سخن گفت و در نهایت از خالی شدن پشت جوانانی گفت که صادقانه و خالصانه در پی برگزاری این جشنواره بودند و شبانه روز در حال تلاش برای برگزاری اش بودند. همان جوانانی که از وقت، نیرو، پول و... خود مایه گذاشته بودند و دوندگی ها کرده بودند و...

از آن جا که در یکی از جلسات مرتبط با این جشنواره از من نیز جهت حضور در جلسه و همراهی و همفکری و... دعوت شده بود و در نشست مذکور در جریان کارهای انجام شده و قول و قرارهای مسئولین قرار گرفته بودم، می خواهم از آنانی که برای برگزاری این جشن کم هزینه و کوچک فرهنگی و غیرسیاسی همراهی نکردند بپرسم چرا چنین کرده اند؟

روی سخنم با مسئولین بخش اسالم است. بخشدار محترم اسالم، رئیس و اعضای محترم شورای بخش اسالم، شهردار، رئیس و اعضای شورای شهر اسالم و دیگر عزیزانی که به نوعی با این امر در ارتباط بودند. خصوصاً بخشدار محترم اسالم که بالاترین مقام اجرایی و مسئول سیاسی و اداری منطقه است، امیدوارم به پرسش های موجود در ذهن مردم منطقه که نمونه هایی از آن در زیر می آید پاسخی قانع کننده بدهند.

با این یادآوری که پرسیدن این گونه پرسش ها و دریافت پاسخ آنان حق رسانه ها و همه شهروندان است، به عنوان یک اسالمی پرسش های زیر را می پرسم و صد البته به عنوان مسئول این رسانه حق پاسخگویی را برای همه عزیزانی که در بالا عناوین مسئولیت شان ذکر شده محفوظ می دانم.

به راستی چه عاملی سبب شد این جشنواره برگزار نشود؟ آیا برگزاری این جشنواره کوچک محلی بیشتر از سه - چهار یا پنج میلیون تومان هزینه داشت و آیا بخشداری، شورای بخش، شورای شهر و شهرداری و... اسالم توانایی تامین این هزینه بسیار ناچیز را نداشتند؟ یعنی واقعاً اسالم با بیش از چهل هزار نفر جمعیت و با مدیریت و مسئولیت شما بزرگواران، توانایی برگزاری یک جشنواره کوچک محلی را هم ندارد؟ اگر ندارد چرا ندارد و چرا خبر برگزاری جلسه مرتبط با برگزاری آن در بخشداری اسالم را - و البته با غلط نوشتن نام اصلی و تالشی جشنواره - به رسانه ها مخابره کردید؟ چگونه بود که ابتدا استقبال کردید و نگفتید نمی توانیم به دلیل ناتوانی در تامین هزینه ها برگزارش کنیم؟ آیا می دانید با این کار آبروی فرهنگی اهالی اسالم خدشه دار شده است؟ فرزندان اسالم طلایه داران و پرچمداران فرهنگی تالش هستند و فعال ترین اشخاص اهل رسانه تالش اسالمی ها هستند و اینک با این کار سبب شده اید نه تنها جوانانی که به شما مراجعه کرده بودند سرخورده و دلگیر شده اند، بلکه دیگر کسی جرأت انجام چنین کاری را هم در اسالم ندارد و از خالی شدن پشتش توسط مسئولین منطقه می ترسد؟ چگونه است که یک شخص عادی جامعه می تواند برای برگزاری جشنی خصوصی می تواند میلیون ها تومان هزینه کند، اما چند اداره در برگزاری یک جشنواره کوچک ناتوان اند؟ واقعاً این گونه کارها و مدیریت ها جای تأسف ندارد؟

# سفری به کوهستان های شفت

(بخش دوم)

وحید احمدعلیپور لیوندانی

«چوتاشون کهور» نام دارد و در گذشته بازار اصلی تهیه چوب و لوازم چوبی مردم بوده است.

پس از چوتاشون باید از تپه ای پر از سنگ و درخت بالا برویم که حدوداً دویست متر می شود و پس از این صعود نسبتاً نفس گیر به یک سرازیری منتهی به عبور از شریان اصلی رودخانه خواهیم رسید. سپس به «کسلاو» می رسیم. کسلاو، مکانی زیبا و دل انگیز است و پوشش جنگلی آن کمتر از نقاط اطراف است. در سمت راست راه اصلی و دویست متر بالاتر از کسلاو غار زیبای کسلاو قرار دارد. از مسیر کسلاو برای صعود به ییلاقات سیاهمزی استفاده می شود. در کناره غار کسلاو چشمه ای جاری می باشد. راهمان را پی می گیریم و به تنگه ای به نام «تنگه لون» در کناره رودخانه می رسیم که در اطرافش افراهای کهنسال خودنمایی می کنند. پس از تنگه لون و پیاده روی چند دقیقه ای به «ویزه لات» می رسیم که در گذشته درختان گردوی فراوان داشت و امروزه هم تعدادی از آن ها باقی است.

نکته قابل ذکر در اینجا این است که در آن سوی رودخانه سیاهمزی سلسله کوه هایی قرار دارند که از روستای گنجابر آغاز گشته و به ییلاقاتی چون سیاسرک می رسد و پیوسته در مسیرمان همراه ما خواهند بود. از معروف ترین مناطق در دامنه این کوه ها می توان «چاچالش» را نام برد که از روبروی کسلاو شروع شده و منطقه وسیعی را دربر می گیرد. چاچالش از نقاط باستانی به شمار می آید و هر چند بنده به چشم خود مشاهده نکرده ام اما برخی از گورهای تاریخی در این منطقه خبر می دهند. پس از چاچالش می توان مناطقی چون کنده پشته، آکید دشت، سیایرک و دگرد را نام برد که از این بین «سیا سرک» و «دگرد» از نقاط بسیار قدیمی ییلاقات به شمار می روند.

حال دوباره به راهمان باز می گردیم و ادامه مسیر می دهیم تا به «گمبارو» برسیم. گمبو منطقه ای ییلاقی است که در نزدیکی دایله سر قرار دارد و گمبارو به معنی رود گمبو است. رودخانه گمبو از به هم پیوستن دره های کوچک و بزرگ ییلاقات بخش غربی (از مینجانی تا دایله سر) به یکدیگر تشکیل می شود و آب قابل توجهی دارد. در این نقطه و در کنار رودخانه چشمه ای بزرگ و پرآب به نام گمبارو چمه دیده می شود. لازم به یادآوری است می توان از مسیر کناره رودخانه گمبارو برای رسیدن به ییلاقات هم استفاده کرد که پرواضح است به ییلاقات گمبو و دایله سر خواهیم رسید.

از پل جدیدی که روی رودخانه گمبو احداث شده، عبور می کنیم و به سمت «سَلْمَه جَار» پیش می رویم. پس از رودخانه به یک سربالایی می رسیم که

برای رسیدن به ییلاقات منطقه چندین مسیر وجود دارد که ما تنها به مسیر اصلی و معروف می پردازیم و درباره ی مسیرهای دیگر نیز توضیحاتی خواهیم داد. لازم به ذکر است که اولین مسیر مهم، پس از روستای خرمکش و از پشت آبشار دونه ورن می گذرد و مخصوص اهالی سیاهمزی بوده و به دایله سر و گمبو می رود. به طور کلی ییلاقات تالش نشین شفت دارای ۳ منطقه ی اصلی و مهم بوده که یکی در سمت جنوب شرقی قرار گرفته و به ییلاقات رستم آباد رودبار متصل می شد و بلندترین قله ی آن وتی و نرآو هستند و به همراهی ییلاقات اطرافش جزءمحدوده ی مردم «دروخون» و امامزاده ابراهیم است. منطقه ی دیگر در قسمت مرکزی ییلاقات قرار گرفته و در سمت جنوب تا جنوب غربی گسترده است و دارای ییلاقات زیبایی چون آرنگا و خونی و پشتی سر است و جزء محدوده ی مردم نصیرمحل تا لیوندان (نصیرمحل، خرفه کل، شالما، لیوندان) به حساب می آمد و منطقه ی سوم در سمت جنوب غربی تا غرب را در بر می گیرد و از معروف ترین مناطق آن دایله سر و گمبو را می توان نام برد که مورد استفاده ی مردم سیاهمزی و قلعه رودخان است.

پس از عبور از آبادی نودی و پیاده روی نیم ساعته در مسافتی یک کیلومتری به استراحتگاهی قدیمی خواهیم رسید که «آوینه روار» نام دارد. آوینه ربار از دیرباز به عنوان نخستین توقفگاه اصلی مسافران ییلاقات به شمار می رفته است. کهنسالان درباره پررونق بودن گذشته آن بسیار سخن می گویند. درباره یکشنبه هایی که چاروادارها و میم ها و کردهای تارمی (همان آذری ها) در زیر سایه توسکاها و باسکم های آوینه می آسودند و از دستان گرم سید خوش برخورد، آقای واحدی چای می نوشیدند و راهی گیلون و گیریه می شدند. امروزه یک دکان در آنجا برپاست که توسط واحدی فرزند اداره می شود و در بهار و تابستان و حتی اوایل پاییز میزبان مسافران و چوپان های خستگی ناپذیر است. آوینه در گذشته دارای چندین دکان و کسبه ای به غیر از قهوه خانه بود که امروز تنها نامی از آن ها باقی مانده است. به طور دقیق معلوم نیست اسم این مکان به خاطر زمین مرطوبش، آوینه نامگذاری شده یا این که مراد آینه بوده است که هر دو می تواند به نوعی درست باشد.

پس از استراحتی کوتاه به راه خود در کناره رودخانه سیاهمزی ادامه می دهیم. در مسیری که نسیم خنکی برخاسته از رودخانه مانع خستگی رهگذران می شود. پس از آوینه روار از دره ی کوچکی عبور می کنیم که پس از آن همچنان درختان توسکا خودنمایی می کنند. این مکان

حسابی نفس گیر است و «چمی کتله» نام دارد. کتله در زبان تالشی به جایی گفته می شود که راهی پلکانی و سخت باشد و چمی کتله دقیقاً اینگونه است. این مکان از گذشته گذرگاهی سخت برای عبور احشام و گله بوده است و اسب های زیادی به علت خستگی به پایین سقوط کرده اند. پس از پیمودن چمی کتله به «تبله دزه» می رسیم که آن هم راهی نسبتاً سخت و طولانی است و پس از حداکثر ساعتی به «درا» خواهیم رسید. در محل خداحافظی از کسانی است که ییلاقات دیگری به جز ییلاقات میانی مد نظرشان است. مسیر دست چپی که شیبی به سمت پایین دارد و به سمت «آفیر» می رود و مسیر مستقیمی به کمپ شلمه جار می رسد. اگر مسیر آفیر را در پیش بگیریم راهی با خستگی کمتر ولی طولانی تر برای رسیدن به «ایسپیت» در پیش داریم، ولی مسیر مستقیمی سخت تر با شیب بیشتر است. ما در اینجا توضیح اندکی راجع به مسیر آفیر خواهیم داد و دوباره به دراز باز می گردیم و ادامه ی مسیر می دهیم. از دراز به سوی رودخانه پایین می رویم تا به آفیر برسیم. در ییلاقات چندین آفیر داریم که تقریباً در یک راستای شمالی جنوبی کشیده شده اند (آفیر، کفا آفیر، آفیره سر). در بین راهمان تا آفیر به درختان آزاد (سغ) و شمشاد (کیش) می رسیم که دست کاشت هستند و احتمالاً گورهای قدیمی در آن ها قرار دارند. آفیر از نقاط قدیمی منطقه است و در گذشته دارای بازار و یک آسیاب (اکنون سنگ آن باقی است) قدیمی بوده است. احتمالاً آفیر به معنای «آویر» به معنی جایی که آب زیاد است باشد ولی برخی نیز واژه ی آفیر را تغییر یافته آقاپیر می دانند. امروزه تنها خانواده های زینتی در آفیر به دامداری مشغولند. از دیگر خانواده های بزرگ بهره بردار آفیر در گذشته خانواده گلجان تقوی بوده اند. پس از عبور از آفیر به شریان اصلی رودخانه سیاهمزی می رسیم که در کناره آن چندین چشمه با آب فراوان قرار دارند که «آفیری چمه» نامیده می شوند. سپس در خشکی همان راه را ادامه می دهیم تا به محلی به نام «کشه مرز» برسیم. کشه مرز در دامنه ییلاق و کوهستان سیاسرک قرار دارد. روبروی کشه مرز صخره هایی بلند کشیده شده اند که دارای غارهای فراوان و کشف نشده هستند. نکته جالب در این محل، دیدن پرواز باشکوه عقاب های طلایی تالش است که در غروب به پرواز در می آیند. پس از عبور از کشه مرز به محلی به نام «زتراسرا» می رسیم که احتمالاً نام فرد صاحب خود را دارد.

در زتراسرا می توان نشانه هایی از «ایسپیت» را در افق روبرو دید و امیدوارانه به مسیر ادامه داد. راهپیمایی در زیر راش های (آلاش) سربه فلک کشیده و درختان گلابی وحشی و سیاهگله و دره های کوچک و چشمه سارها، این مسیر را بسیار دیدنی و لذت بخش می کند. مقصد بعدی مان «آلنز» است و تا زتراسرا حدوداً یک کیلومتر پیاده راه است.

آلنز حالتی نیمه مرتعی دارد و از شرق به دگرد و سیاسرک و از غرب به رود کلماستون می رسد. آلنز ییلاقی زیبا و مناسب برای کشاورزی است. ساکنین آلنز را اهالی خرمکش و دروخون تشکیل می دهند. آلنز حالتی چاله مانند دارد و گاهی به نام آلنزه چال خوانده می شود. اگر به ارتفاعات شرقی آن صعود کنیم به «تولاوی بره» می رسیم. آلنز را ییلاقی چهار راه مانند می توان به حساب آورد؛ چرا که محل اتصال دو رود آفیری (سر کلماستون روار) و گردآو است. رود کلماستون از برخه لات و آفیره سر سرچشمه می گیرد و رودخانه گردآو هم از ارتفاعات غربی گردآو می آید.

کمی بالاتر از آلنز، کلماستون قرار دارد که از کنار رودخانه ای به همین نام که از آفیره سر می آید قرار گرفته است و متعلق به اهالی روستای وسرو است. همچنین در کناره شرقی آلنز، منطقه ای به نام «پشه رو pesharou» قرار گرفته است و به تولاوی بره می رسد.

کلماستون kalamaston در گذشته یکی از بازارهای مردم منطقه لاسک و امامزاده ابراهیم بوده است. تا دهه ی شصت رشته شیرنه رجبی نیز در آنجا دارای دکان بوده است. پس از بازار «تولاوی بره» اهمیت داد و ستد داشت. تقریباً پانصد متر بالاتر در سمت شرقی کلماستون به ییلاق بزرگ «سوستون» می رسیم. این ییلاق منطقه وسیعی را در بر می گیرد و در گذشته حدود ۳۰ خانوار در آن دامداری می کردند که امروزه تنها چند نفر باقی مانده اند. پس از سوستون اگر به سمت راست و غربی برویم به ییلاق زیبای آفیره سر خواهیم رسید. اگر به سمت جنوبی آن برویم به گردآو و یراو زیبا، کوه های سر به فلک کشیده ییلاق می رسیم و اگر به سمت جنوب شرقی پیش برویم به ییلاق دیدنی «تولاوی بره» و «سیلون سر» می رسیم. جالب ترین و زیباترین مسیر همان مسیر آفیره سر است که معروف به «آفیره سری تره را» است و می توان از بالاترین ارتفاع، همه مناطق ییلاقی را مشاهده کرد و از یراو و گردآو و تا آفیره سر و پس از آن در سمت غربی سینه کله بند و دیناره بند را گشت و گذار کرد. قبر چریک معروف سیاهمزی آقاجان بک را از نزدیک در سوی غربی گردآو قرار دارد به تازگی سنگ مزاری برای وی تهیه و نصب شده است. به نظر نگارنده گردآو زیباترین کوه یا بند ییلاق است و در اوایل بهار زیبایی آن وصف ناشدنی است. گردآو دارای یک استخر کوچک تا اوایل اردیبهشت، ناشی از آب شدن برفهاست که زیبایی آن را دو چندان می کند. گرچه وتی و چولایه هم زیبا هستند ولی حضور گردآو حتی در ادبیات عامیانه مردم ییلاقات ملموس تر و رئال تر است. از دیگر ییلاقات مردم امامزاده ابراهیم می توان «شمره چال» را نام برد که در ارتفاعی کمتر در دامنه های گردآو قرار دارد.

اگر در سمت شرقی پیش برویم به منطقه وسیع



ییلاقی به نام «سلون سر» می رسیم که مشترک بین اهالی لاسک و دروخون است. اکنون از مسیر رستم آباد رودبار جاده ای تا نزدیکی سلون سر کشیده شده که می توان از آن برای رسیدن به ییلاقات آن منطقه استفاده کرد.

همانطور که پیشتر اشاره شد در امتداد کوه سییاکو(امامزاده اسحاق) تا ییلاق، سلسله کوه هایی قرار گرفته اند که به سییاسرک می رسند. سییا سرک و مناطق اطراف آن بسیار قدیمی و از سکونت گاه های پیش از اسلام هستند. این مناطق ییلاقی متعلق به اهالی روستای امامزاده ابراهیم و کوله وون ... است. از دیگر مناطق در سمت شرقی می توان به «دگرد» اشاره کرد که دارای گورهای پیش از اسلام می باشد و آثاری از یک برج دیده بانی باستانی در آنجا مشهود است. همچنین کوه اسکندرکُل در سمت جنوبی و به فاصله ۷ کیلومتری از امامزاده اسحاق قرار دارد که دیواره ای سنگی از جنس سنگ های بادبر پیدا شده است و نیز منطقه لاسه پشت در روبروی اسکندر کُل و نیز کفره سر یا کفره گور(در سمت جنوبی ییلاق شمره چال قرار دارد. احتمال می دهند گورهای آن متعلق به دوران انوشیروان ساسانی و مربوط به قتل عام مزدکیان باشد) و لشگرگاه(ویرانه ای از آثار قدیمی در آن دیده می شود و محل انعقاد پیمان معروف بین سالک زیدی با ملوک الجبال شفت(ملک عباس لاسکی و ملک دولت سفیدمزیگی) می باشد را نام برد. در سوی شرقی سوستون منطقه ای کیه دول قرارداد و اگر آن را ادامه دهیم به تولوای بره و پس از آن خشرون دشت و خیل دشت می رسیم که پس از آن به منطقه نراو و گرداو می رسیم.

دوباره به دریا برمی گردیم تا مسیرمان را به سوی ییلاقات مرکزی ادامه دهیم. از دریا مسیرمان را به سوی کمپ شلمه جار ادامه می دهیم. در این راه باید از یک مسیر تقریباً پانصدمتری که حسابی سخت و نفس گیر است عبور کنیم. این مکان «کوله را» نام دارد که احتمالاً شکل تغییر یافته «کوره را» باشد و به سختی شهرت دارد و شاید به دلیل پیمودن مسیر طولانی رسیدن به آن، پاهای کمی برای ادامه مسیر دارند. پس از این راه پر پیچ و خم که پر از درختان میوه وحشی مثل آلوچه وحشی(گوجه سبز)، سییاکوتی، ازگیل و گلابی وحشی است به شلمه جار می رسیم. شلم نام گیاهی در زبان تالشی است. حالت تپه مانند شلمه جار باعث می شود بسیاری از ییلاقات اطراف آن قابل رویت باشند. شلمه جار از گذشته محل استراحت و صرف ناهار برای مسافران ییلاق بوده است. امروزه هم دکانی غذاخوری و قهوه خانه ای در آن دایر است. همچنین کمپی توسط فرهنگیان شفت ساخته شده است. پس از استراحتی کوتاه از شلمه جار راه می افیم و به محلی که میرزا قالا چاله نامیده می شود راهی می شویم که توسط راش های بلند و یکدست احاطه شده است. پس از آن به ییلاق زیبای «توتّه لیم» می رسیم که متعلق به اهالی روستای خرفه کُل می باشد. توتّه لیم هم به طور کامل ایسپیت یا مرتع نیست و درختان فراوان راش دارد و در توتّه لیم می توان به سمت شمال غربی نگرست و سنگ معروف «شمشی ژنه لاس» را مشاهده کرد. در توتّه لیم برای ادامه مسیر می توان دست به انتخاب زد. اگر مقصدمان ییلاقی مثل خونی، گزنه چال، مازوبین و آرننگا باشد مسیر سمت چپ و اگر مقصدمان لوت، پاشتوم و مین جانی باشد مسیر دست راستی و نسبتاً مستقیمی را ادامه می دهیم، هر چند چندان تفاوتی ایجاد نخواهد کرد و اگر هدفمان گردش در ییلاقات باشد همه در ارتفاع بالاتر قابل دسترسی به هم خواهند بود.

حال مسیر دست راستی را ادامه می دهیم تا به مکانی به نام «دَره مینه» می رسیم. دره مینه مابین چندین دره قرار گرفته و کمی پایین تر از پاشتوم واقع است. در ابتدای دره مینه چشمه معروف با آبی سرد وجود دارد که در گذشته «لار»ی بر آن قرار داشت که چهل خانه برای آبخوری دام ها و نیز خانه هایی برای استفاده مردم داشت. امروزه آن لار پوشیده شده و تنها چند خانه آن باقی است.

در سمت چپ و شرقی دره مینه و کمی بالاتر از آن کفپاشتوم قرار دارد و در سمت دیگر آن جیره پاشتوم واقع است. اگر از دره مینه به سمت غربی برویم به ییلاق «لوت» خواهیم رسید. لوت دارای دو بخش «ام وَره لوت» و «اَوَره لوت» و متعلق به اهالی خرفه کُل می باشد. اما اگر از پاشتوم به بالاتر صعود کنیم به منطقه زیبای «پشتی سر» می رسیم. اینجا یکی از زیباترین مناطق ییلاقی شفت است و دشتی به اندازه چندین استادیوم فوتبال است. در شب های صاف می توان روشنایی های شفت و رشت و در روزها می توان دریا را دید.

اینجا در گذشته مکانی برای کشتی یا بهتر بگوییم کشتی سرای مردم ییلاق بوده است. از پشتی سر می توان بیشتر ییلاقات را مشاهده کرد. اگر از پشتی سر به طرف شرق برویم به ییلاق «سراندول» می رسیم. در کناره شرقی سراندول و به سمت ییلاق آلتز «گزنه چال» قرار دارد و کمی پایین تر از آن به سمت شمال «مازوبین» نام دارد. این منطقه به طور مشترک توسط اهالی لپوندان و خرفه کُل مورد استفاده است. نکته قابل ذکر در اینجا این که به طور کلی به ییلاق سراندول و بخشی از پشتی سر و اطرافش «آرننگا» گفته می شود که احتمالاً به خاطر آب و هوای خوش و زیبایی اش به نام (محل آرامش) خوانده شده است. پس از آرننگا به طرف جنوب پیش می رویم و به مکانی جالب و پر از سنگ می رسیم که «سنگه بره سر» نامیده می شود. پس از سنگه بره سر و در سمت شرقی آن به ییلاق «خونی» می رسیم که از نامش پیداست دارای چشمه ای سرد و پُرآب است و ییلاقی بسیار زیباست که در دامنه های کوه «دیناره بند» قرار گرفته است. و کوه های گردآو و دیزآو به خوبی پیداست و در روبروی شرقی آن ییلاق «تولوای بره» در آن سوی دره ی کلماستون قرار گرفته است.

پس از خونی اگر به سمت گردآو برویم به مرز مشترک ییلاقی مردم تارم و تالش خواهیم رسید و در پشت غربی گردآو گورستانی قدیمی به نام «کرده قَبره سر» و همچنین یک مکان زیارتی قدیمی به نام «شبابا» احتمالاً شاه بابا خواهیم رسید که کوه آن «شباباکو» خوانده می شود. برخی ارتفاع منتهی به مرز تارم را «کله بند» می نامند. ییلاق خونی و آرننگا متعلق به اهالی لپوندان است و هم اکنون چندین بهره بردار در آن کوچ تابستانی می گذرانند. به «پشتی سر» باز می گردیم تا با هم به یکی از پرخطرترین نقطه های ییلاق یعنی «بازاری سر» برویم؛ بازاری که دیگر دکانی ندارد و تنها نامی از آن دوران با شکوه و پر رونق برایش مانده است. روزگاری این جا، محل داد و ستد تالشان با اهالی تارمات بوده است. از مغازه داران معروف آن می توان «مَشْتَه نازَه خرفه کولی» را نام برد(به شماره ۲۲ ماهنامه تالش رجوع شود)

بین خونی و بازاری سر محل دیگری قرار دارد که «منجری بند» نامیده می شود و احتمالاً به خاطر رویدن زیاد منجر(نام تالشی علفی بلند از خانواده غلات) این نام را گرفته است. اگر به سمت آفیره سر برویم به مکان دشت ماندنی خواهیم رسید که متعلق به اهالی تارم است و «بومی لات» نام دارد

محلی تالش و تارم بوده است.

در بالا دست دایله سر و به سمت جنوب، منطقه معروف شمشی ژنه لاس قرار دارد با چشمه ای بزرگ و معروف که برخی از مردم محلی معتقدند آب آن در شب های جمعه به رنگ سفید درمی آید و به رود گمبو می ریزد. در دامنه آن ییلاق «بَرزَه لاشن» یا همان راش های بلند قرار دارد که درست روبروی ییلاق لوت در آن سوی دره قرار گرفته است و کمی پایین تر از آن ییلاق «شلاشنگا» قرار دارد. اگر از دایله سر به سمت غرب برویم، به ییلاق «توکاؤ» خواهیم رسید. و همان حوالی به ییلاق قدیمی «مته خونی» می رسیم که بخشی از آن متعلق به اهالی قلعه رودخان است. در پایین دست دایله سر، ییلاق گَرَنه دشت قرار دارد و در امتداد آن ییلاق گرماگه دیده می شود و اگر مسیرمان را به سمت پایین ادامه دهیم تا نزدیکی رود گمبو «رَمَه کَه دشت» نامیده می شود و توسط مالک معروف منطقه یعنی حاج علی جان محمدی خریداری شده است.

اگر بخواهیم از همین مسیر به گیلون و روستای خَرَمکش برسیم می توانیم از دو راه به آنجا برسیم. یکی مسیر اصلی است که به «وَنَه بنه» منتهی می شود و دیگری در بین راه یک فرعی به «کَسلاو» دارد که از کَسلاو به آوینه روار و نودی و در نهایت خَرَمکش می رسیم.

ما به اختصار مسیر اصلی به سمت خَرَمکش را شرح می دهیم. در دامنه ییلاق مین دَران ییلاق زیبای «چَرَه مَنَدَن» قرار گرفته است و کمی پایین تر از آن «رَمَه کَه دشتی سرا» قرار دارد. بعد از مین دَران به «چَپَله» می رسیم که راهی نسبتاً ناهموار و چپ رو می باشد. و پس از آن به منطقه «سیفَه خوار» خواهیم رسید که در پایین دست «بَرَه خوار» و سمت شرقی آن قرار گرفته است. گفتنی است در سمت راست ییلاق بره خوار از سمت بالا یا شرق آن منطقه دیگری قرار دارد که «زَیان دشت» نامیده می شود. در سمت شرقی سیفَه خوار و کمی پایین از آن «پَلَنگَه پَشت» خوانده می شود. همانطور که به سمت پایین و کَسلاو می رویم به ییلاق قدیمی «کَلَا زَینه» می رسیم. کَلَا زَینه در بالادست کَسلاو قرار دارد و پس از آن می توان از کَسلاو به راه اصلی ییلاقات پیوست. منطقه دیگری که به موازات رودخانه گمبو قرار گرفته است و نگارنده از حدود جغرافیایی آن مطلع نیست، میری گورا نام دارد و دره نزدیک آن را میری گورا روار می نامند. مسیرمان را از سیفَه خوار و پَلَنگَه پَشت پی می گیریم و به مکانی به نام «سَر چَتون» می رسیم. سَر چَتون تقریباً در بالای نودی قرار گرفته است که پیشتر در مسیر اصلی در موردش توضیح داده شد. پس از سَر چَتون به مکانی به نام «وَنَه بنه» می رسیم که وجه تسمیه آن هم از درختان محیطش گرفته شده است. وَن در زبان تالشی نام درخت زبان گنجشک است.

پس از وَنَه بنه به آبادی خَرَم خواهیم رسید که پایین تر از آن آبشار «دوَنَه وَرَن» قرار گرفته است و پس از آن جاده اصلی سیاهمزیگی و روستای خَرَمکش در پیش رویمان خواهد بود.

مسیرهای ییلاقی بسیار کهن بوده و شاید هزاران سال است که مورد استفاده بشر قرار گرفته اند. نسل های زیادی از این راه ها (گیریه - گیلون) کرده اند و شاید هم در دوره هایی یکجانشینی در بالا دست ها رواج داشته است.

آنچه گفته شد مختصری از جغرافیای جنوبی ترین نقاط تالش بزرگ (شفت) بود. امید است بتوانم در آینده ای نزدیک با ویرایش نقاط ضعف و اضافات جدیدتر اثر ماندگاری ارائه نمایم.



و در سمت غربی آن ییلاق دیگری به نام «کَرِیزه اوپه» متعلق به مردم تارم برخوردار خواهیم کرد. اگر از بازاری سر به سمت غربی پیش برویم به کوهی بلند به دره ای فراوان به نام «چولاویته» خواهیم رسید که در واقع در بالای ییلاق «لوت» قرار دارد.

پس از چولاویته، در ارتفاعی پایین تر به مکانی به نام «رُشی مینن گا» خواهیم رسید که در کنار «کفا لوت» قرار دارد. کفا لوت دارای محل های دیگری به نام های گوَلَه لاس (سنگی بزرگ شبیه گُل)، کفا که سرا، توخار، سوکله لاس و خانه کلید می باشد. پس از ییلاقات لوت ییلاق «مین جانی» قرار دارد که در واقع اولین ییلاق متعلق به اهالی سیاهمزیگی می باشد.

ییلاقات مردم سیاهمزیگی از مین جانی شروع شده و تا دایله سر در آن سوی دره گمبو (gembu) به صورت یک نیم دایره قرار گرفته است. البته گفتنی است که برخی از این ییلاقات به همراه مناطق اطراف آن متعلق به مردم قلعه رودخان می باشد. در اینجا به معرفی برخی از ییلاقات آن سوی گمبارو می پردازیم.

گفتنی است برای بازگشت به گیلون می توان مسیر دایله سر را انتخاب کرد. مسیری که انتهای آن روستای خَرَمکش و نزدیکی های آبشار «دوَنَه وَرَن» خواهد بود. دایله سر همانطور که پیشتر گفته شد جزء سه منطقه اصلی ییلاقات به شمار می رود و خود داستانی طولانی دارد. نام دایله سر احتمالاً به خاطر پیکر واره های باستانی است که در اطرافش به خصوص در شمشی ژنه لاس دیده می شوند. (دایله در زبان تالشی به معنای مجسمه است) به خصوص درباره «شمشی ژنه لاس» افسانه های گوناگونی وجود دارد که در این مقال نمی گنجد.

دایله سر هم نام و نشان با دیلمان سیاهکل است به همان قدمت و به همان زیبایی.

دشت «سوته» از دیگر ییلاقات مردم سیاهمزیگی است و اکنون هم دامداران به نسبت زیادی در آن کوچ می گذرانند. پس از سوته به ییلاق بَرَه خوار (barakhvar) می رسیم. پس از بَرَه خوار اگر به ضلع جنوب غربی آن برویم در نزدیکی دایله سر به ییلاق باستانی «برنه» می رسیم که بسیار زیباست. جهانگیر سرتیپ پور در مورد برنه گفته است که شاید همان وَرَنه باستانی آمده در کتب تاریخی باشد. و اگر به جنوب دایله سر برویم به ییلاق «گمبو» خواهیم رسید. این ییلاق در گذشته محل ملاقات سران و حاکمان

## تالش در عصر صفوی

جانبرا علیپور گشت رودخانی

در این بخش از گفتارهای تاریخی به چگونگی انحطاط و انقراض حکومت‌های دیرسال در بیه پس و بیه پیش گیلان پرداخته خواهد شد. با روی کار آمدن دولت ملی و فراگیر صفوی در ایران و بر پایه ی سیاست یکپارچه سازی سیاسی و مذهبی در سراسر کشور، بر مبنای مذهب تشیع، در عصر پادشاهی شاه اسماعیل اول اقدامات اصولی انجام گرفت. این سیاست در زمان پادشاهی فرزندش شاه تهماسب تداوم پیدا کرد و با روی کار آمدن شاه عباس صفوی شدت و شتاب بیشتری پیدا نمود. در گیلان و تالش در طی پنج سال نخست پادشاهی شاه عباس یعنی از سال ۱۰۰۰ الی ۱۰۰۵ هـ ق به حکمرانی آل کیا در بیه پیش و اسحاقوند در بیه پس پایان داده شد.

اما این جابجایی قدرت به آسانی صورت نگرفت بلکه همراه بود با نبردها و ستیزه های خونین و خانمانسوز و ره آورد آن پریشانی و ناامنی و نابسامانی و فتنه و فتور در سراسر این سرزمین بود. به حدی که ملا عبدالفتاح فومنی نوشته: «در الکای گیلان هیچکس صاحب مال و اموال خود نبود و زن و فرزندان مسلمانان را به طریق اسرای گرجی خرید و فروش می کردند.» (نقل به مضمون)

پس از الحاق این سرزمین به دولت مرکزی نیز برخی از امیران و آزادخواهان گیل و تالش جهت احیاء و بازگشت استقلال از دست رفته گیلان دست به شورش ها و قیامهای خونین زدند ولی تمام آنها با شدت و بی رحمی تمام سرکوب شدند و برای تمشیت امور و اداره این سرزمین حکمرانان غیر بومی یا بیگانه گمارده شدند که در ادامه خواهد آمد.

پس از آنکه مظفرسلطان در تبریز زنده در آتش سوزانده شد مدتی در گیلان هرج و مرج و پریشانی حاکم بود تا اینکه امیره محمد کهدمی با ادعای نسبت فامیلی با مظفرسلطان برای نشستن بر اورنگ حکمرانی بیه پس قیام کرد. از دیگر سو خان احمدخان لاهیجانی (حکمران کیایی بیه پیش) که همانند نیاکانش آرزوی دستیابی بر بیه پس و حکمرانی بر سراسر گیلان را داشت، با عنایت و حمایت شاه تهماسب و با بیست هزار سپاهی عازم بیه پس شد و در نبردی سنگین و خونین که بین سپاه امیره محمدکهدمی و سپاه بیه پیش در سیاه رودبار رشت رخ داد بیه پسیان شکست خورده و پنج هزار نفر از آنان کشته شدند. در این نبرد امیره محمدکهدمی و فرزند جوانش موسوم به شهنشاه هم به قتل رسیدند و خان احمدخان پیروزمندانه بر رشت تاخته و این شهر را تاراج و تالان نمود و مانند همیشه مردم بیگناه و بی پناه قربانیان اصلی زیاده خواهی امیران شدند و بدین ترتیب خان احمدخان برای مدتی حاکم سراسر گیلان شد و آرزوی دیرینه ی سلاطین کیایی بیه پیش را تحقق بخشید؛ اما این پایان ماجرا نبود. زیرا ظلم و ستم و تعرض و تالان سپاهیان بیه پیش و خان

احمد تمامی نداشت و بیه پسیان در آرزوی صلح و آرامش بودند. در این هنگام اکابر و معتبران بیه پس که از ظلم و ستم تعدی و تحکم خان احمد خان لاهیجی و کارگزارانش به جان آمده بودند برای پایان دادن به نابسامانی ها به خلخال رفته و امیره شاهرخ نامی را که از بستگان امیره دباج مظفرسلطان بود به امارت گیلان بیه پس برداشته و در میان سرور و شادمانی اهالی بیه پس او را وارد گیلان نموده و سپهسالار آقای فومنی را به وزارت وی گماشتند. امیره شاهرخ آمده بود تا دوران استقلال مجد و عظمت گیلان عصراسحاقی را احیاء کند و صلح و آرامش را در این منطقه حکمفرما کند. او با حمایت سران و بزرگان گیلان موفق شد به مدت هفت سال با کامرانی حکمرانی کند و مردم خسته و مانده از جنگها و جدلهای خانگی برای مدتی رنگ و روی آرامش و آسایش را دیدند.

اما خان احمدخان لاهیجی حکمران بیه پیش با خاندان حکومتگر اسحاقی فومن کینه و عداوت دیرینه داشت و در آرزوی حکمرانی بر سراسر گیلان بود. جهت براندازی امیره شاهرخ شروع به سعایت و بدگویی در نزد شاه ایران نمود. خان احمدخان به سبب دلبستگی به دربار و نزدیکی و همگرایی با صفویان، در آن عصر در نزد شاه تهماسب دارای عزت و اعتبار بود ولی آن حکمران کیایی بجای آنکه از این محبوبیت به نفع گیلان و گیلانی استفاده کند تلاش میکرد که ریشه دیگر حاکمان این سرزمین را بزند ولی نتیجه سعایت ها و کینه جویی های او انقراض و انحطاط آل کیا در شرق و آل اسحاق در غرب گیلان بوده است.

خان احمد مستقیم و غیرمستقیم ذهن شاه ایران را در مورد امیره شاهرخ مشوش و بدبین ساخته بود تا اینکه شاه تهماسب امیره شاهرخ را به دربار خود در تبریز فرا خواند و امیره شاهرخ امور بیه پس را به وزرا و بزرگان سپرده و خود به همراه چند تن از نزدیکانش با هدایای فراوان و گرانبها به تبریز شتافت و در تبریز به مدت هفت ماه در رکاب شاه ایران بود و در این مدت دریافت که شاه با او بر سر مهر نیست و خیال بازگرداندن او به گیلان را ندارد. این بود که پس از هفت ماه نومید و دلنگران بدون رخصت از شاه ایران با ملازمانش مخفیانه راهی گیلان شد ولی شاه به سرعت مطلع گشته و دستور دستگیری و سپس قتل او را صادر کرد و امیره شاهرخ بی آنکه بداند به چه گناهی کشته می شود غریبانه در تبریز جان داد.

در دوران هفت ساله ی حکمرانی امیره شاهرخ آرامش خوبی در گیلان پدیدار شد و فرصتی پیش آمد که مردم به ترمیم خرابی ها اقدام کنند. کشاورزی و تجارت هم رونق گرفته و محصول ارزشمند و پربهای این ناحیه یعنی ابریشم و بافته های ابریشمی دگربرار به خارج از گیلان صادر شد. امیره شاهرخ به شیوه سلاطین تاریخی تالش زندگی و حکمرانی می کرد و دوران طلایی امرای مقتدر را در اذهان زنده کرده بود، ولی با مرگ او بار

دیگر بیه پس گیلان متشنج شد و جنگ و ستیز جای صلح و آرامش را گرفت. سرانجام پس از دو سال هرج و مرج و فتنه و فتور و ناامنی و پیریشانی شاه تهماسب با خاندان حکومتگر اسحاقی بر سر مهر آمد.

یکی از همسران امیره دباج مظفرسلطان زمانی که او به قتل رسید از او باردار بود. گویا این بانو دخترملک اسکندر حکمران چرکس بود. این بانو پسری به دنیا آورد که نامش را محمود گذاشتند و بعدها با عنوان سلطان محمود فومنی حکمران بیه پس گیلان شد. بعد از مرگ مظفرسلطان و منفور شدن اسحاقوندان این زن و فرزندش را به خلخال نزد داشداربیگ صفوی فرستادند. داشداربیگ خواهر مظفرسلطان را در حباله نکاح خود داشته و بدین جهت خود را از منسوبین اسحاقوندان می دانست. وقتی سلطان محمود به سن نوجوانی رسید با اشاره و عنایت شاه تهماسب صفوی او را حکمران گیلان نموده و با تشریفات فراوان راهی فومن کرده، احمد سلطان فومنی را که از معتبران گیلان بود وزیر و کارگزار او قرار دادند. سلطان محمود و وزیرش سلطان احمد تلاش بسیاری کردند تا ویرانی ها و خرابی های دوران هرج و مرج و آشوب بیه پس گیلان را ترمیم نموده و سامانی به اوضاع اجتماعی و اقتصادی نابسامان بدهند.

پس از پنج سال سلطان احمدفومنی وزیر گیلان به سببی از سلطان محمود رنجیده شد و این رنجش تبدیل به کینه ای عمیق گردید و سلطان احمد وزیر در نامه ای بلندبالا به شاه تهماسب نوشت که سلطان محمود توان و لیاقت حکمرانی بر گیلان را ندارد و برای اثبات لیاقت خود دلایل مختلف تراشید. او امیدوار بود که شاه او را به جای سلطان محمود به حکمرانی گیلان بیه پس بگمارد. اقدام نمک ناشناسانه سلطان احمد فومنی و سعایت های دائمی خان احمدخان لاهیجی موجب گردید که شاه نخست سلطان محمود فومنی را به قزوین فراخواند و سپس او را به شیراز نزد مولانا میرغیاث الدین محمد شیرازی فرستاد تا آیین حکمرانی فراگیرد و تمرین و تهذیب نفسی نماید.

سلطان احمد فومنی به دلیل خیانت به ولی نعمت مدتها در دربار ایران سرگردان بود و در نهایت از بیم خان احمدخان به آستارا گریخته و به بایندرخان تالش پناهنده شد و تا پایان عمر در عسرت و گمنامی بسر برد. شاه تهماسب حکمرانی بر بیه پس گیلان را هم به خان احمدخان حکمران بیه پیش واگذار کرد و خان احمد برای مدتی برآرزوی دیرینه ی خود و نیاکانش جامه عمل پوشانده و حاکم سراسرگیلان شد اما از بازی روزگار و گردش لیل و نهار غافل بود.

خان احمد خان کیایی که می دانست تخت حکمرانی اش لرزان است و به زودی شاه تهماسب سلطان محمود فومنی را به ملک موروثی اش باز می گرداند در صدد توطئه ای شوم برآمد. کینه و عداوت او نسبت به امیران تالش فومنات یا اسحاقوندان به حدی بود که ملاشکرنامی را برای از میان برداشتن سلطان محمود با پول و طلا و سیم و زر فراوان به شیراز فرستاد. در شیراز مولانا غیاث الدین که معلم تهذیب و اخلاق سلطان محمود بود همیشه و در همه حال همراه و مواظب او بود. ملاشکر با بذل و بخشش سیم و زر فراوان مولانا را فریب داد و مولانای سست ایمان دنیاپرست با هندوانه زهرآگین زمانی که سلطان محمود از گرمابه بیرون آمده بود به قتلش رسانید و بدین ترتیب سلطان محمود بیگانه و بی خبر از همه جا در اوج جوانی قربانی دنیاپرستی مولانای سنگدل و ناجوانمرد و کینه جویی خان احمد گردید.

ملاشکر پس از انجام این ماموریت شوم به سرعت خود را به لاهیجان

رسانده و در پناه خان احمد کیایی حکمران بیه پیش قرارگرفت. شاه تهماسب که انتظار این عمل ننگین و جسورانه را از خان احمد نداشت از او خواست که ملاشکر را جهت انتقام خون سلطان محمود به دربار تحویل دهد اما خان احمد همانگونه که از قبل به ملاشکر قول داده بود از تحویل او سرباز زد و این جریان موجب اولین رنجش شاه ایران از حکمران بیه پیش گیلان شد. رنجشی که در آینده برای خان احمد سرنوشت شومی را رقم زد و ریشه دودمان کیایی را خشکانید.

پس از کشته شدن سلطان محمود یکی از شعرای گیلان نیکو سروده است:

دریغا که سلطان گیلان نماند      دریغا که سلطان محمود نماند  
دریغا که احوال گیلان تبا      شود چو شاهنشاه گیلان نماند  
ز ظلم و خیانات تاجیک و گیل      ز اسحاقیه شه به گیلان نماند

بعد از مرگ سلطان محمود زنان و فرزندانش به دربار شاه تهماسب در قزوین پناهنده شدند. در زمان قتل سلطان محمود یکی از همسرانش باردار بود و در دربار شاه تهماسب پسری به دنیا آورد. گفته می شود هنگامی که خبر تولد این پسر را به شاه دادند شاه در حال خواندن کتاب جمشید نامه بود و بدین مناسبت نام آن کودک را جمشید نهاده و او را جهت تعلیم و تربیت و آموزش به داشدار بیگ صفوی سپردند. ملا عبدالفتاح فومنی نوشته است: «شاه جمشید خان را با والده و متعلقان به وی سپردند و مدت هفت سال در موضع خلخال به تربیت و مراقبت داشداربیگ مکرم به سر می بردند.» (تاریخ گیلان)

در این هفت سال در دو سوی اسپیدرود یا بیه پس و بیه پیش گیلان اتفاقات و رویدادهایی به وقوع پیوست که از همه مهمتر شورش و دستگیری و حبس خان احمدخان کیایی است.

خان احمد پس از سرپیچی از فرمان شاه و عدم تحویل ملاشکر به نافرمانی و عدم انقیاد ادامه داد. او حتی جسارت را به جایی رسانید که یوقلی سلطان سفیر و فرستاده شاه تهماسب را به قتل رسانید. جمیع این نافرمانی ها و اعمال خلاف عرف موجب شد که شاه دستور یورش به پیش گیلان و دستگیری خان احمدرا صادر کند و سپاهیان آذربایجان و آستارا و فومن و گسکر و... را به مصاف خان احمد فرستاد.

در این زمان خان احمد خان در فومن به سر می برد. او در کنار رود دهنده در گسکر برای رویارویی آماده شده بود که خبر وحشت انگیز بیماری یگانه پسرش موسوم به سلطان حسن را آوردند و خان احمد جنگ و جدال را وانهاده و سراسیمه خود را به تختهگاش لاهیجان رسانید. خان احمد در لاهیجان هم نتوانست برای مداوای فرزندش کاری انجام دهد و آن کودک با همان بیماری از دنیا رفت. هنگامی که خان احمد مشغول بیماری و مرگ و سوگواری فرزندش بود معصوم بیگ صفوی اعتماد الدوله با سپاهیان اردبیل، لنکران و بیه پس و... پیروزمندانه به سوی تختهگاه بیه پیش (لاهیجان) تاختن آغازید. در رشت سپهسالار کیارستم و جمعی از دولت مردان کیایی تصمیم به مقاومت گرفتند اما در نبردی که در احمدگوراب رخ داد سپهسالار رستم شکست خورده و به دارالسلطنه قزوین فرستاده شد و معصوم بیگ بدون برخورد و مقاومت جدی لاهیجان را متصرف گردید و خان احمد خان کیایی در عمق جنگلهای شرق گیلان متواری شد. عبدالفتاح فومنی نوشته است: «معصوم بیگ تمامت ولایت بیه پیش از گیل و تالش را میان سلاطین و امرا قسمت نموده به تخت لاهیجان رحل اقامت انداخت.»

ادامه دارد